

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ: ۱۳۹۰/۱۲/۰۸

موضوع: شهادت ثالثه در اذان (۶)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله یکی از فرمایشات مرحوم حضرت آیت الله العظمی خوئی (رضوان الله تعالی علیه) این بود که ایشان در رابطه با قاعده «تسامح در ادله سنن» معتقدند که تنها ثواب را درست می‌کند، نه حکم شرعی و استحباب را. ایشان می‌نویسند: فرضاً قاعده «تسامح در ادله سنن» استحباب هم درست کند، جایی است که روایتی در این زمینه از معصوم به ما رسیده باشد.

«من فعل کذا، له ثواب کذا»

نه اینکه روایتی برسد و روایتی هم آن را نفی کند.

ما عرض کردیم فرمایش این بزرگوار تام نیست، زیرا در «ما نحن فیه» چنین نیست که روایتی در شهادت ثالثه آمده باشد و روایتی دیگر در عدم شهادت ثالثه آمده باشد.

«على تقدير تسليمها فهي خاصة بصورة بلوغ الثواب فحسب لا بلوغه مع بلوغ عدمه»

نه اینکه روایتی بگوید ثواب دارد و روایتی بگوید ثواب ندارد.

عرض کردیم «ما نحن فيه» اینطور نیست. ما روایتی نداریم که بگوید شهادت ثالثه درست نیست. در اینجا نکته‌ای وجود دارد که تقاضا دارم عزیزان دقت کنند. ایشان می‌خواهد درست کند که ما در «ما نحن فيه» روایت بر عدم داریم.

به دلیل اینکه روایت بر عدم داریم، مشمول قاعده «تسامح در ادله سنن» نیست. دلیل ایشان از اینکه می‌گویند: "روایت بر عدم داریم"، چیست؟!

«حيث إن الراوى وهو الشيخ والصدوق قد بلغنا عنه القطع بكذب تلك الرواية وعدم الثواب على الشهادة»

«شيخ صدوق» و «شيخ طوسی» گفته‌اند: ما به کذب این روایات قطع داریم و ثوابی برای شهادت ثالثه مترتب نیست، زیرا یک سری روایات در این زمینه و یک سری روایات هم در کذب داریم.

از این بزرگوار انتظار نیست با آن جلالت و عظمتی که برای این ایشان قائل هستیم چنین نظری داشته باشند! ما محضر این بزرگوار عرض می‌کنیم همانطور که خودتان نقل کردید:

«وعن الشيخ في النهاية: فأما ما روى في شواذ الأخبار من قول (أن عليا ولي الله وآل محمد خير البرية) فمما لا يعمل عليه في الأذان والإقامة»

«شيخ طوسی» در کتاب النهاية می‌نویسند: در اخبار شاذه وارد شده است «علي ولي الله» قابل عمل نیست و در اذان و اقامه کسی به آن‌ها عمل نکرده است و اگر کسی عمل کند خطا کرده است.

از این قسمت چنین استفاده می‌شود روایتی که در شهادت ثالثه آمده است، معمولاً به نیست. حال معمولاً به نیست یک حرف است و اینکه این روایت دروغ است و قطع به کذب است، حرف دیگری است.

در کجای فرمایش «شیخ طوسی» عبارت: «قطع بکذب هذه الرواية و عدم الثواب على الشهادة» آمده است؟! در ذیل فرمایش «شیخ طوسی» عبارتی است که ایشان نقل کردند:

«فمن عمل به كان مخطئا»

هر کسی به شهادت ثالثه عمل کند، کار خطایی مرتکب شده است.

«مرحوم خوئی» این روایت را از کتاب «نهایه» نقل کرده است و بلافاصله می‌نویسند:

«ونحوه عن المبسوط ثم قال: ولو فعله انسان لم يَأثم به»

و مبسوط هم همین مطلب را بیان می‌کند و می‌نویسد: اگر کسی شهادت ثالثه را در اذان و اقامه بگوید گناهی مرتکب نشده است.

ایشان در جای دیگر می‌نویسند خطا کرده، اما در این جا می‌گوید: گناهی مرتکب نشده است. اگر این دو نظریه را جمع کنیم مساوی این است که اگر کسی بخواهد به استناد این روایت و به قصد ورود عمل کند اشتباه کرده است، اما اگر به قصد ورود نباشد اشکالی ندارد.

«مرحوم شیخ طوسی» هم می‌نویسد:

«غير أنه ليس من فضيلة الأذان ولا كمال فصوله»

این مطلب هم می‌خواهد فرمایش دیگر فقها را ثابت کند مبنی بر اینکه اگر کسی به قصد جزئیت شهادت ثالثه بگوید، «استنادا إلى الشارع» اشکال شرعی دارد. فقهای معاصر ما هم همه بر این عقیده هستند، به استثنای آن دسته از کسانی که قائل به استحباب هستند.

بزنگاه بحث شهادت ثالثه نکاتی است که حضرت آیت الله العظمی خوئی مطرح کرده است. اگر یک مرتبه با یک سنی یا وهابی متعصب مواجه شویم و سؤال کنند: شما که به مشروعیت شهادت ثالثه معتقد هستید آقای «خوئی» چنین نظری دارند.

شما باید در جواب بگویید: «مرحوم خوئی» چنین فرموده است و این اجتهاد این بزرگوار است. این نظر مبارک ایشان برای خود و مقلدینشان محترم هست. گرچه در بحث‌های استدلالی راهی برای تقلید نیست.

برای مقلدین همان فتاوایی است که در رساله‌های عملیه آمده است. در ذیل هم فتوای آیت الله العظمی خوئی را خواهیم خواند که می‌گوید: شهادت ثالثه یکی از بارزترین شعائر شیعه شده است، ترک کردن آن امکان پذیر نیست و نباید ترک شود. از فرمایش «مرحوم خوئی» بوی وجوب می‌آید. این مباحث، بحث‌های علمی، طلبگی و حوزوی است.

بنابراین نظر «شیخ طوسی» چنین است. ما از «شیخ طوسی» جمله‌ای که گفته باشند: "به کذب روایات شهادت ثالثه قطع دارم" ندیدیم. زمانی که حضرتعالی هم نقل کردید، ما چنین تعبیری از «شیخ طوسی» نیافتیم.

حال نظر «شیخ صدوق» را بررسی می‌کنیم. «شیخ صدوق» می‌گویند: روایات شهادت ثالثه را مفوضه (لعنهم الله) وضع کردند.

ما عرض کردیم فرمایش «شیخ صدوق» مورد نقد همه فقهای ماست، زیرا بحث مفوضه از دیدگاه «شیخ صدوق» روشن نیست و معلوم نیست که مراد از مفوضه چیست.

همانطور که «مرحوم علامه مجلسی» گفتند اگر معنای تفویض این است که پیغمبر اکرم سهو نمی‌کند و از علم غیب خبر ندارند، بنابراین غیر از «شیخ صدوق» و استادش تمام شیعه مفوضه هستند!

فرمایش «شیخ صدوق (رضوان الله تعالی علیه)» که می‌فرماید: این روایات جعلی است و یکی از جعلیات مفوضه است، هم مفوضه زیر سؤال می‌رود و هم فرمایشات نادره است.

ما می‌بینیم دیگر فقها زمانی که به این روایات می‌رسند، استناد به مفوضه نمی‌کنند و نسبت جعل نمی‌دهند، بلکه می‌گویند در روایات شاذه آمده است.

به بیان بهتر همین روایاتی را که «شیخ صدوق» مدعی است مفوضه جعل کرده‌اند، «شیخ طوسی»، «علامه» و بزرگان دیگر می‌گویند: در روایات شاذه چنین روایات و مطالبی آمده است.

ما گفتیم روایت شاذه روایتی است که سنداً صحیح است، اما مفهوماً مخالف مشهور است. همچنین کسی نگفته است حدیث شاذ حدیث جعلی است و روایت شاذه روایت جعلی است!!

ثالثاً عرض کردیم «مرحوم شیخ صدوق» در بحث‌های رجالی خودش نظر ندارد. نظر ایشان در مورد رأی استادشان چنین بیان شده است:

«وقول الصدوق رحمه الله: كلما صححه شیخی فهو عندی صحیح»

مجلة تراثنا، نویسنده: مؤسسة آل البيت، ج ۸، ص ۲۵۹، الفصل الخامس الرواة لأحاديث التحريف من

الشيعة

بنده در کتاب «المدخل إلى علم الرجال و الدرایة» که در حوزه علمیه هم تدریس می‌شود، در مبحث صحیح بودن یا صحیح نبودن روایات کتب اربعه قسم «من لا یحضر» مطالبی در خصوص فرمایش ایشان که می‌گوید:

"من در این کتاب روایاتی آوردم که به صحت آن فتوا می‌دهم و بین خود و خدا شهادت می‌دهم."

و گفته‌ام که فرمایش ایشان یک فرمایش استدلالی نیست، بلکه یک فرمایش منبری هست. ایشان در مسائل رجالی نظر خاصی ندارد و تابع استاد بزرگوارش «ابن ولید (قدس الله سرهما)» است.

بنابراین فرمایش «مرحوم خوئی (رضوان الله تعالی علیه) در اینجا قابل استناد نیست. ایشان همچنین در بخش بعد می‌گویند: روایاتی که «شیخ صدوق» و «شیخ طوسی» حکم کرده بودند، نمی‌تواند ملاک قاعده «تسامح در ادله سنن» باشد.

در کتاب «إحتجاج» اثر «طبرسی» روایتی از امام صادق (علیه السلام) داریم که می‌فرماید:

«فَإِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فَلْيَقُلْ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»

هرکسی شهادت به وحدانیت خدا و رسالت نبی گرامی اسلام می‌دهد، پس باید بگوید: علی امیرالمؤمنین هست.

الإحتجاج علی أهل اللجاج، نویسنده: طبرسی، احمد بن علی، محقق / مصحح: خراسان، محمد باقر، ج ۱،

ص ۱۵۸، باب احتجاجة ع علی جماعة كثيرة من المهاجرين و الأنصار لما تذاکروا فضلهم بما قال رسول

الله ص من النص علیه و غیره من القول الجمیل

ایشان سپس می‌نویسد:

«لکنها لضعف سندها غیر صالحة للاستدلال»

این روایت به خاطر ضعف سند قابل استدلال نیست.

«إلا بناء علی قاعدة التسامح»

مگر در قاعده تسامح در ادله سنن.

ایشان می‌گویند: این روایت به خاطر ضعف سند قابل استدلال نیست، مگر اینکه ما در مسائل استجبایی و

کراهات و حرمت قائل به قاعده «تسامح در ادله سنن» باشیم.

«ولا نقول بها كما عرفت»

ما (آقای خویی) قائل به این قاعده هم نیستیم.

ما در اینجا خدمت ایشان عرض می‌کنیم حضرتعالی قائل به قاعده «تسامح در ادله سنن» نیستید، اما آقایانی که قائل به قاعده «تسامح در ادله سنن» هستند دو دسته‌اند: دسته اول بزرگوارانی هستند که معتقدند این قاعده حکم شرعی درست می‌کند.

بر مبنای نظر این بزرگواران مشکلی وجود ندارد. دسته دیگر هم می‌گویند حکم شرعی استحباب و کراهت درست نمی‌کند، بلکه ثواب مترتب می‌کند. بر مبنای این بزرگواران اشکالی ندارد، بلکه ثواب دارد.

پس این یک بحث مبنایی است که آیا ما قائل به «تسامح در ادله سنن» هستیم یا خیر. نکته بعد این است که می‌گویند:

«ولعل ما فی البحار من کون الشهادة من الأجزاء المستحبة مستند إلى هذه الرواية»

شاید «مرحوم مجلسی» که می‌فرماید شهادت ثالثه در اذان و اقامه مستحب است، فرمایششان مستند به این روایت است.

«أو ما عرفته من شهادة الصدوق والشيخ وغيرهما بورود النصوص الشاذة»

یا اینکه استناد «مرحوم علامه مجلسی» به روایاتی است که «شیخ طوسی» و «شیخ صدوق» آن‌ها را نصوص شاذ دانسته‌اند.

فرمایش ایشان هم واقعاً فرمایش صحیحی است. استناد «مرحوم مجلسی» و دیگران عمدتاً همان نصوص شاذ است که به دست ما نرسیده است. ایشان پس از نقد و مناقشه در این بحث، در آخر می‌گویند:

«ولكن الذى يهون الخطب»

آنچه مسئله را آسان می‌کند، این است:

«بعد أن كانت الولاية من متممات الرسالة»

علی رغم اینکه یقین داریم ولایت امیرالمؤمنین از متممات رسالت است.

«ومقومات الايمان»

ولایت امیرالمؤمنین قوام ایمان یک مسلمان است.

«ومن كمال الدين»

و کمال دین اسلام به ولایت امیرالمؤمنین است.

«بمقتضى قوله تعالى:»

به مقتضای آیه شریفه:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

کتاب الصلاة، نویسنده: السيد الخوئي، ج ۲، ص ۲۸۸، ادامه پ ۱

خداوند عالم می‌فرماید: امروز دین را کامل کردم.

طبق فتوای خلیفه دوم این آیه شریفه در شب یا روز عرفه نازل شده است. تزلزل در عبارات نشانگر این است که سخن ایشان پایه و اساسی ندارد. بر فرض که در شب عرفه نازل شده باشد، علی رغم اینکه روایات متعدد و صحیحه داریم که نشان می‌دهد این آیه شریفه در روز عید غدیر نازل شده است.

در کتاب «تاریخ بغداد» جلد هشتم وارد شده است که «ابوهریره» می‌گوید: این آیه در روز عید غدیر نازل شده است، بعد از آنکه پیغمبر اکرم علی بن ابی طالب را برای ولایت نصب کرد و خلیفه دوم هم تبریک گفت.

«بِحَّ بَخِّ يَابِنِ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»

البغدادي، ابوبکر أحمد بن علي بن ثابت الخطيب (متوفای ۴۶۳هـ)، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۸۴، تحقیق:

مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷ - ۱۹۹۷ م.

بر فرض این آیه در شب عرفه نازل شده باشد؛ باید ببینیم در شب عرفه چه اتفاقی افتاده است که دین کامل شده، نعمت‌های الهی به اتمام رسیده و خداوند عالم از اسلام به عنوان یک دین اعلام رضایت کرده است؟! چه اتفاقی افتاده است؟!

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)

باید روشن باشد. اولاً اینکه می‌گویید این آیه در شب عرفه نازل شده است، باید بگوییم شب عرفه با (الْيَوْمَ) منافات دارد. خداوند نمی‌فرماید: «اللیل اکملت لکم دینکم»، بلکه می‌فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)!!

چند روایتی که از خلیفه دوم نقل می‌کنند که می‌گوید: در شب عرفه یا شب بعد از عرفه «مزدلفه» یا «لیلة الجمع» این داستان و قضایا رخ داده است.

در آنجا چه اتفاقی افتاده است؟! چه حادثه‌ای رخ داده که دین کامل شده است؟! اگر ادعا می‌کنند در این شب نماز واجب شده است، باید بگوییم نماز ۲۳ سال قبل هم واجب بوده است. اگر می‌گویند در این شب روزه واجب شده است، باید بگوییم روزه نزدیک به ۹ سال قبل در سال دوم هجرت واجب شد.

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كَتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ)

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده، همان‌گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد؛ تا پرهیزکار شوید.

سوره بقره (۲): آیه ۱۸۳

اگر ادعا می‌کنند در این شب حج واجب شده است، باید بگوییم حج چندین سال قبل واجب شده است. همچنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

(وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا)

حج و زیارت آن خانه به امر خدا بر مردم واجب است بر هر کسی که توانایی برای رسیدن به آنجا دارد.

سوره آل عمران (۳): آیه ۹۷

اگر ادعا می‌کنند در این شب زکات واجب شده است، باید بگوییم قبل از این قضایا آیاتی در رابطه با وجوب زکات داریم. باید اتفاقی افتاده باشد، حکمی آمده باشد، حادثه‌ای رخ داده باشد که خداوند عالم بفرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)

اگر این آقایان ادعا می‌کنند بیان همه احکام شرعیه تمام شد و بعد از آن حکم شرعی نیامد به همین خاطر دین کامل شده است. می‌گوییم خلیفه دوم در مورد بحث کلاله می‌گوید: بعد از حجه الوداع که به مدینه آمده بودیم، حدود ۳۰ الی ۴۰ روز بعد حکم کلاله آمد و چندین آیه دیگر نازل شده است. بنابراین چنین نیست که بگوییم پرونده تمام احکام شرعیه مختومه شده باشد. «مرحوم خوئی» می‌نویسد:

«بعد أن كانت الولاية من متممات الرسالة»

البته «متممات الرسالة» به آیه ۶۷ سوره مائده اشاره می‌کند که خداوند متعال می‌فرماید:

(يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ)

ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر چنین نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای.

سوره مائده (۵): آیه ۶۷

روشن است که این آیه هم با ادعاهایی که آقایان می‌بافند به هیچ وجه تطبیق نمی‌کند. مابقی فرمایش «مرحوم خوئی» نکات ظریفی دارد که در جلسه بعد توضیح خواهیم داد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته